

هویت تاریخی ایرانیان

• دکتر سید ابوالفضل رضوی

در معنای هویت

تعیین ماهیت اشیاء، پدیده‌ها و موجودات و به اصطلاح تبیین هستی آنها را هویت می‌دانند. از این روی، هویت را می‌توان ملاک تمایز یک مجموعه در برابر دیگر مجموعه‌ها دانست که موجبات بقا و تداوم آن را فراهم می‌کند. هنگامی که از هویت جمعی سخن به میان می‌آید، نوعی هستی جمعی که همبستگی عاطفی و وفاداری عمومی نسبت به موجبات این همبستگی را در خود دارد به ذهن متبادر می‌شود. در این معنا، هویت تصویری همبسته را ایجاد می‌کند که بر اساس آن، مجموعه همبسته، خویشن را از دیگران متمایز می‌کند. با هر رویکردی، هویت تعبیر ثابتی ندارد و متناسب با برداشت‌های مختلفی که از آن می‌شود، معنای متفاوت پیدا می‌کند. کاربرد هویت در معنای قومی و جمعی نیز از چنین تعبیری مستثنا نیست؛ چرا که هویت قومی و ملی نیز بر اساس تلقی ما از دیگران و تمایزی که برای ملیت یا

قومیت خود قائل هستیم، معنا پیدا می‌کند. هویت به معنای پیوستگی و انسجام قومی در تمام ادوار تاریخی و در میان اقوام و تمدن‌های مختلف نمود داشته، اما در قرون جدید که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مردم اروپا را به سمت تشکیل دولت ملت در معنای قراردادی و اعتباری سوق داده مفهوم متفاوتی پیدا نموده و در معنای ملی به کار رفته است. در مورد ایران نیز مفهوم هویت و مصداق‌های آن تابع شرایط تاریخی بوده و متناسب با شرایط خاص حاکم بر جامعه ایرانی در ادوار مختلف، نموده‌های خاص خود را داشته است. قدر مسلم اگر «هویت ایرانی» را به عنوان نماد تعیین ویژگی‌های مشترکی بدانیم که آنها را مؤلفه‌های هویت ایرانیان به شمار می‌آوریم در تمامی ازمنه نمود داشته است، اما در معنای جدید، هویت مفهومی است که از دوران پس از مشروطه و رواج اندیشه‌های اعتباری به وجود آمده است. همچنان که قومیت و ملیت معانی ثابتی ندارد و در مسیر حوادث تاریخی دگرگون می‌شود، نمی‌توان از مبانی ثابتی برای هویت‌های قومی - ملی سخن گفت.

مؤلفه‌های هویت فرهنگی - تاریخی در ایران

هویت ایرانی به عنوان یک مفهوم تاریخی ماهیت فرهنگی دارد و با هویت ملی به عنوان مفهومی سیاسی که بار معنایی محدودتری دارد، متفاوت است. آنچه در این نوشته مورد نظر قرار می‌گیرد، توجه به مؤلفه‌های هویت ایرانی در نگاهی متفاوت‌تر از هویت ملی است. البته در جهت روشن شدن مفاهیم بحث و در صورت لزوم، سیر تحول هویت ملی نیز مورد نظر قرار می‌گیرد. هویت ایرانی قبل از هر چیز با مفهوم ایران و ایران‌شهر مقارنت پیدا می‌کند. مفهوم ایران دو معنای قومی و جغرافیایی را در خود دارد که چه در دوران اسطوره‌ای و چه اعصار تاریخی، نقش مهمی در قوام بخشیدن به حیات جمعی و انسجام جغرافیایی و تمرکز سیاسی این مرز و بوم داشته است. ایران مأخوذ از نام دسته‌ای از مردم هند و اروپایی است که از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به این سرزمین وارد شده‌اند. هر چند که اطلاق این نام به معنای عدم وجود مردمی غیرآریایی و تمدنی پیشین در این





از تقسیم پادشاهی جهانی «فریدون» میان پسرانش و واگذاری بخش میانه این پادشاهی به «ایرج» بود که نخستین بار مفهوم ایران در یک معنای جغرافیایی و قومی مطرح شد. این لفظ که معنای «نجابت و پاکی و فرهی» را در خود داشت، به ایرجی واگذار شده بود که سلامت نفس، جسارت، اعتدال و سلوکی عقل مدار در کنار هم داشت و همین نیز موجبات رشک برادران و زمینه‌های قتل او را فراهم کرد.

وزان پس چو نوبت به ایرج رسید/ مر او را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران/ همان تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کو را سزا دید گاه/ همان تیغ و مهر و نگین و کلاه
سران را که بد هوش و فرهنگ و رای/ مر او را چه خواندند
ایران خدای^۴

درگیری «منوچهر» نواده ایرج با «سلم» و «تور» نخستین بار ایرانیان را در برابر «انیران» قرار می‌دهد و همین چالش در هم‌گرایی میان ساکنان ملک ایرانی و هم‌نوایی سیاسی -

از زمان قدرت‌گیری مادها، که البته بر بخشی از آنچه که امروزه ایران نام دارد، حکومت داشتند، ساخت سیاسی جامعه نقش مؤثری در ایجاد انسجام جامعه و اقتصاد ایرانی ایفا کرد

سرزمین نبوده است؛ اما نوعی دگرگونی مبسوط که با ورود این اقوام و سپس پیدایش حکومت‌های آریایی در ایران به وجود آمد و جامعه و حکومت ایرانی را به سمت تمرکز و انسجام سوق داد، حائز اهمیت است. به علاوه اسطوره‌های عهد پیشدادی حاکی از این است که پیدایش و رواج مفهوم ایران با سرنوشت سیاسی همین هند و اروپائیانسی که از آن پس آریایی و یا آریانی نام گرفته‌اند، در ارتباط بوده است. بر اساس شاهنامه فردوسی، پس

اقتصادی ایشان مؤثر واقع می‌شود.^۵ از این جاست که «ایران» و «ایران‌شهر» و «اندیشه‌های ایران‌شهری» زمینه‌های نمو پیدا می‌کند و سه رکن اساسی تاریخ ایران، پادشاهی عادل و رعیت‌پرور، سپاهی منظم و امنیت‌آور و رعیتی کوشا و خراج‌آور در صحنه سیاست و اقتصاد ما نمود پیدا می‌کند. خواه چنین داستان‌پردازی‌های اسطوره‌ای را خلاقیت ذهن شاعر پارسی‌گوی قرن چهارم تاریخ ایران تلقی کنیم و یا آن را باور رایجی بدانیم که ساسانیان در تکوین و استمرار آن کوشیده‌اند و یا هر تفسیر دیگری که از آن ارائه دهیم، نکته مهم تکوین بستری به نام ایران است که هویت تاریخی ما در آن شکل گرفته است. بدون شک اولین تمدنی که با پیدایش حکومت مادها در ایران شکل گرفت، امتزاجی از سنن و خرده‌فرهنگ‌های بومیان سرزمین ما با آریایی‌هایی بود که به صورت پراکنده و در طی چند قرن خود را بر این بومیان تحمیل کرده و موفق به هضم ایشان در درون ساختار نوظهور خویش شده بودند. از زمان قدرت‌گیری مادها، که البته بر بخشی از آنچه که امروزه ایران نام دارد، حکومت داشتند ساخت سیاسی جامعه نقش مؤثری در ایجاد انسجام جامعه و اقتصاد ایرانی ایفا کرد. با قدرت‌گیری «پارس‌ها» که به سرعت پایه‌های جغرافیایی مرز و بوم امروزی ما را سامان بخشیده و حتی به فراتر از آن بردند، ایران و ایران‌شهری در مفهوم قومی مشخص‌تری ظهور کرد. هرچند که پارس‌ها اقوام دیگری را نیز در نتیجه جنگ یا صلح مطیع خویش ساخته بودند، اما مدارا و جهت‌گیری منطفی را تعقیب می‌کردند و این حائز اهمیت فراوانی است. اهمیت حاکمیت هخامنشی‌ها که در منابع با عنوان پارس‌ها و ستاینده هورامزدا جایگاه برجسته‌ای کسب کرده‌اند، به قدری مهم است که ساسانیان به عنوان بنیان‌گذاران «هویت ایرانی» در معنایی نزدیک به هویت ملی در معنای امروزی، نَسب خود را به ایشان نسبت داده‌اند.^۶ دودمان اشکانی که به دنبال یک دوره فترت پس از سقوط هخامنشی و سلطه بیگانگان یونانی بر ایران تسلط یافتند، اگرچه در ابتدا نوعی نگاه ایلی داشتند و مبتنی بر ساختار ملوک‌الطوایفی عمل می‌کردند؛ اما به تدریج رویکرد خویش را تغییر دادند و در خدمت دفاع از ایران در مقابل دشمنان شرقی و غربی درآمدند؛ به ویژه در سلسله جنگ‌های متداومی که با رومی‌ها داشتند، نقش مؤثری در تثبیت و تداوم جامعه و حکومت ایرانی ایفا کردند. جانشینان آن‌ها، «ساسانیان»، از همان آغاز به گونه دیگری عمل کردند و طرح دیگری را که همانا ایجاد حکومتی متمرکز، جغرافیای سیاسی منسجم، دین و دولت وابسته به هم و امنیت و رعایت عدل بود، در دستور کار قرار دادند. این ویژگی‌ها اغلب در ادوار

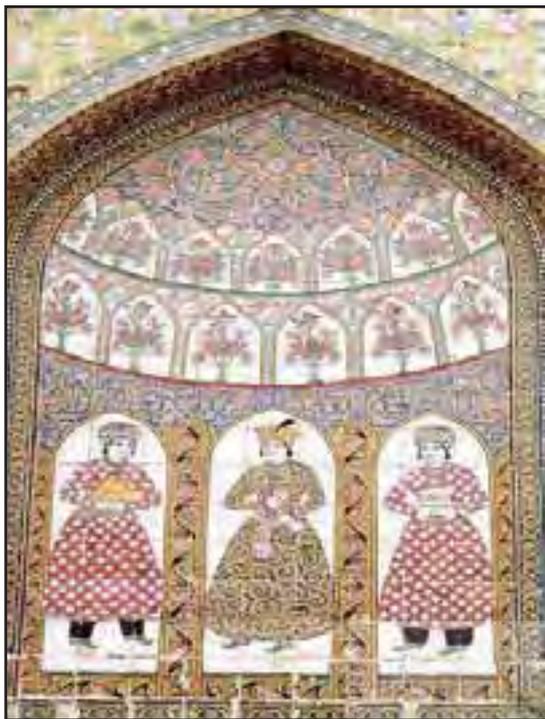
قبل شکل‌گیری تمدن ایرانی از سوی سلسله‌های قبلی نیز مورد اهتمام بود، اما ساسانیان همه آن‌ها را در خدمت تمرکز سیاسی و اقتصادی درآوردند و موجبات وحدت فکری و فرهنگی و قومی مردمانی را فراهم کردند که قبل از هر چیز مدافع ایرانی و ایرانیت بودند. از این زمان، مفهوم ایرانی نامی است که بر تمامی آنچه که در سرزمین ما می‌گذرد و با ویژگی‌های ملل نوظهور در قرون جدید هم‌خوانی دارد، قابل اطلاق است و این مهم که در پناه تمرکز سیاسی و فرض دفاع از آن حاصل شده بود، شایسته تقدیر است. این واقعیتی پذیرفته شده است که دولت‌ها در ایجاد وحدت و یکپارچگی قومی و هویت ملی ساکنان قلمرو خویش بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. در این خصوص نقش دودمان ساسانی به عنوان بنیان حکومت ملی و کسانی که از دین زردشتی در جهت قوام بخشیدن بیشتر به جامعه و حکومت خویش بهره گرفتند و در حفظ ثبات و ایجاد امنیت و مهم‌تر از آن، تأمین یا نظارت بر تأمین معیشت رعایای خویش سهم مشخصی آفریدند، بسیار پررنگ است. از آنجا که ساسانیان در عرصه تجارت جهانی نقش پررنگی داشتند و به عنوان بنیان شهرها در تکوین ساختار حیات شهری نیز سهم بنیادین داشتند، نقش مؤثر آن‌ها در سامان بخشیدن بر هویت ایرانی پررنگ‌تر جلوه می‌کند. همین مهم موجب شده است که در تمام اعصار اسلامی حکومت‌هایی را که بر جنبه‌های ایران‌شهری تأکید بیشتری داشته‌اند، با این دودمان قیاس کنند. ایران نامی است که از همان آغاز بر مردمی اطلاق شد با تنوع قومی فراوان که متناسب با پراکندگی زیستی خویش، آداب و سنن و خرده فرهنگ‌های متفاوتی داشتند. با این وجود، این مردم، در همه ادوار و یا حداقل از عصر ساسانی به بعد، خویشان را به عنوان ساکنان ایران‌شهر، یکی می‌پنداشتند و هم‌چنان که امروز نیز صادق است هر قومی با هر نگاهی، بر سر ایرانیت و ایرانی بودن تعصب ویژه‌ای دارد. هویت تاریخی ایرانیان که در پناه حکومت متمرکز ساسانیان و هم‌گرایی دین و دولت ایشان معنای دیگری پیدا کرده بود، با فتح ایران توسط مسلمانان داستان دیگری یافت و به مدت چند قرن دچار گسست شد. تا دیر زمانی ایران یکی از ایالت‌های بی‌شمار امپراتوری اسلامی بی‌شمار می‌رفت. اما اندیشه‌های برتر ایرانیان نسبت به اقوام غالب و تجارب مدنی و فرهنگی ایشان، اگر نه در قالب موجودیت مستقل و متمرکزی به نام ایران، اما در حفظ یاد و خاطره ایرانیت و پیش شرط‌های فرهنگی و تمدنی آن مؤثر واقع شد و همین خاطرات محفوظ بود که در بخشی از تاریخ عهد اسلامی، همچون عهد حاکمیت ایلخانان، حدود و ثغور پیشین ایران و بیگانه‌ستیزی خاص آن را

بود. پس از ورود به سرزمینی که نام خویش را بدان دادند نیز از اعتقادات خویش در خدمت جامعه و حکومت بهره گرفتند و پرستش خدایان را ارج فراوان می‌نهادند. در حدّ فاصل تکوین اولین حکومت آریایی تا پیدایش حکومت ساسانی، سیر تحول اندیشه‌های دینی به سمتی رفت که مزدپرستی به عنوان دینی که مشخصه معنوی ساکنان ایران شهر بود و به عنوان تنها دینی که دیگر آئین‌ها را پوشش می‌داد، به اصلی‌ترین گفتمان معنوی جامعه تبدیل شد. دین زمان ساسانیان اگرچه به سرعت با سیاست در هم غلطید و از نقش مهم قوام بخشی به زندگی جمعی، در خدمت طبقه حاکمه ساسانی قرار گرفت، اما در وحدت بخشی بیشتر به ایرانیان که برخوردار از حمایت معنوی اهورامزدا، از پادشاه فرهمندی اطاعت می‌کردند که در خدمت دفاع از ایران در مقابل انیران بود نقش پررنگی ایفا کرد. از این پس دین و حکومت دو رکن مهم تعیین‌کننده خطمشی هویت ایرانی بودند. از زمان ساسانیان به بعد، در جامعه ایرانی، دین نه یک نهاد، که نقش ساختاری ایفا کرده است. گفتمان غالب جامعه ایرانی گفتمان دینی بوده و هر تعبیری پیرامون وجوه مختلف زندگی جمعی ماهیت دینی داشته است. دین دایره گسترده‌ای بود که تنها به تبیین رابطه انسان و خدا نمی‌پرداخت بلکه وجوه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی را نیز مفهوم می‌بخشید. در دوران اسلامی نیز، نظر به جهانگیری و جامعیتی که دین جدید در خود داشت، نقش محوری دین به عنوان جهت‌دهنده به اعمال و عبادات ایرانیان مسلمان، پابرجا ماند و نظر به مدارای بیشتری که با عدول از سطحی‌نگری اجتماعی و برداشت‌های محدود عهد ساسانی مطرح شد و مهم‌تر از این، رفتن حکومت متمرکزی که ایرانیان را در چارچوب جغرافیایی منسجمی وحدت دهد، دین اسلام راه را برای تداوم موجودیت تاریخی ایرانیان - که البته با صبغه خاص ایرانی و تعبیر مداراجویانه این دین دنبال می‌شد - هموار کرد. ایرانیان که به سرعت راه اسلام را از سلوک فاتحان مسلمان جدا کردند، از اسلام برای مقاومت در برابر فراز و فرودهای روزافزون سیاسی بهره گرفتند و در برخی ادوار از جمله در قرن چهارم هجری قمری، در پرتو جهان‌نگری و مدارای خاص اسلامی، پایه‌های نوعی انسان‌گرایی و نوزایی فرهنگی و ادبی را رقم زدند^{۱۳}. در این ایام طولانی نیز، حکومت به عنوان نهادی که به زندگی جمعی سامان می‌بخشید نگاه دینی داشت و اگر حکومتی همچون مغول‌ها نسبت به جامعه و حکومت نگرشی دینی نداشتند، عمده تلاش‌ها در جهت مهار رفتار آنها با بهره‌گیری از سلاح دینی انجام می‌شد. دین اسلام که به لحاظ جهان‌نگری خاص خویش، در تعبیرهای مختلفی

احیا کرد و با مدارای دینی خاص خود زمینه‌های نوزایی فرهنگ و مدنیت ایرانی را - علی‌رغم سلوک اولیه در دوران هجوم - هموار نمود، و مهم‌تر در عهد صفویان که حدود و ثغور عهد ایلخانی را در پرتو حکومتی متمرکز و متداوم و مذهبی، نقش هم‌گرایی را در میان رعایا فراهم کرد و راه احیا و استمرار هویت ایرانی را هموار نمود. از عهد صفویان تاکنون، این معنا از ایرانیت همچنان محفوظ مانده و تنها در وجوه سیاسی دگرگون شده است. در عصر قاجارها، متناسب با دگرگونی‌هایی که در نتیجه رویارویی با دنیای توسعه‌یافته اروپای پس از رنسانس رخ داد، زمینه‌های تعبیر قراردادی از مبانی هویت بخشی ایرانی فراهم شد و با تحقق مشروطه و پیدایش حکومت مشروط - هرچند تشریفاتی - هویت ایرانی به سمت تعبیر نوینی از ملت و دولت پیش رفت^{۱۴}. این پیشرفت با پیدایش حکومت پهلوی که برای نخستین بار دولتی برخوردار از نظم تشکیلاتی به وجود آورد، با تأکید خاصی که بر باستان‌گرایی داشت و زمینه‌های تشکیل اقوام مختلف ایران را در قالب ملت فراهم می‌نمود، مصداق جدی‌تری یافت و دولت - ملت این عهد بر پایه تأکید بیشتر بر ایرانی و ایرانی نوعی هویت ملی را بر پایه هویت ایرانی رقم زد^{۱۵}.

اگر تعلق ایرانی در یک مفهوم انتزاعی و ذهنی در وحدت بخشی به ساکنان ایران شهر مؤثر واقع می‌شد، مفهوم دیگری که به صورت عینی در هویت بخشی به مردم ایران نقش ایفا می‌نمود دین بود. ایرانیان مردمی معتقد بودند که بدون از سر گذراندن مراحل چندگانه اعتقادی در تاریخ بشر، یگانه‌پرست بوده و از این مهم برای قوام بخشیدن به حیات اجتماعی خود بهره گرفته‌اند. آریایی‌ها مدت‌ها پیش از ورود به ایران و در عصر «ودایی»، که با هندی‌ها زیست مشترک داشتند، مردمانی اعتقادی بودند و معیشت و فرهنگ ایشان بر پایه ستایش ایزدانی که هر کدام را مستقل و وحدانی می‌دانستند، قوام یافته





ایران نیز به حمایت از آن رسمیت بخشیدن بدان برخاستند. صرف نظر از سهم ویژه سامانیان، سهم ترکان غزنوی در مناطق شرقی ایران و ترکمانان سلجوقی در نقاط دیگر ایران و خاصه آناتولی مثال زدنی است. زبان و ادب پارسی که حوزه کارکردی وسیع تری داشت و سراسر فلات ایران و حتی فراتر از آن را نیز در بر می گرفت، به جد یکی از عوامل مهم تثبیت و تداوم هویت ایرانی بوده است. رفتار سلسله‌های ترک‌نژادی که معمولاً رویکرد گریز از مرکز نسبت به جامعه و اقتصاد و حکومت داشتند و برتری را به طبقه اهل شمشیر می‌دادند، به همت زبان و ادب پارسی و در سایه عملکرد مدافعانی به نام «اهل قلم» مهار شد. القبای فارسی نیز که تحت تأثیر شرایط سیاسی موجود با عربی و ترکی در هم آمیخت، با صبغه پررنگ‌تر فارسی در حفظ میراث مکتوبی که بر پایه این زبان و ادب به وجود آمده بود، مؤثر آمد و زمینه‌های انتقال مبانی هویت‌بخشی ایرانیان را به نسل‌های پی‌درپی هموار کرد. این زبان و خط و ادب به ویژه پس از شکل‌گیری حکومت واحد و متمرکز صفویان، در کنار مذهب تشیع نقش فراگیری در تداوم هویت ایرانیان ایفا کرد.

هم‌نوایی میان اقوام ایرانی نیز از مبانی هویتی آنها بود. اقوام مختلف ایرانی که با اختلاف در آداب و سنن و خرده‌فرهنگ‌های خاص خویش، بر حول محور ایرانی‌ت، احساس مشترکی داشته‌اند؛ در تمامی ادوار تاریخی در برابر اقوام غیرایرانی خود را متمایز کرده و در این جهت از زمینه‌های

نمود یافته بود از عصر صفویان به بعد - با بهره‌گیری از تجارب پیشینی - با تعبیر خاص تشیع در خدمت هویت‌بخشی به مردم ایران قرار گرفت و علی‌رغم عملکرد ضعیف شاهان صفوی، در این خصوص نوعی چالش همیشگی در صدر هرم قدرت، در هم‌گرایی ایرانیان سهم پررنگی ایفا کرد. وحدت دین و دولت در این زمان با توجه به مناسبات خارجی این عهد و به ویژه نوع روابط صفویان با عثمانی‌ها، تشیع را به گفتمانی تبدیل کرد که دفاع از مرز و بوم ایرانی را آسان‌تر کرد و حرکت‌های مردمی در راستای هدف‌های مشترک را جهت داد.^{۱۱} از عهد صفویان به بعد، تشیع یکی از مؤلفه‌های اصلی در تحول و تداوم جامعه ایرانی بود و در نتیجه آنچه که در حد فاصل سقوط صفویه تا قدرت‌گیری قاجارها رخ داد و این مذهب را به سمت داشتن جایگاه ثابت و مستقل تری از حکومت سوق داد، نقش وحدت‌بخشی آن نیز بیشتر شد. نقش مشخص علمای شیعه در جنگ‌های ایران و روس، در نهضت تنباکو، جنبش مشروطه و مهم‌تر از همه انقلاب اسلامی که توده‌های مردمی را به سمت مقابله با نظام پهلوی و تحقق نظام جمهوری اسلامی سوق داد، تمامی از مصداق‌های معلوم سهم تشیع در جهت‌دهی به هویت تاریخی - ملی ایرانی است.

زبان و ادب پارسی نیز در جهت‌دهی به هویت تاریخی - فرهنگی ایرانیان جایگاه برجسته‌ای داشته است. زبان هر قوم و ملتی در ضمن این که ابزار ارتباطی آنهاست، وسیله تعامل و تفاهم آنان نیز محسوب می‌شود. میان ذهن و زبان هر قوم و ملتی ارتباط مستقیم است و زبان ملفوظ آنان از زبان مفهومی و اندیشه نهفته در پشت ظواهر زبانی ایشان حکایت دارد. داشتن زبان و ادب مشترک نشانه فکر و معانی مشترک است و وحدت فکری و زبانی پیوستگی و هم‌گرایی اجتماعی و فرهنگی به دنبال دارد. صرف نظر از دوران قبل از اسلام که معانی ایران و ایران‌شهر و حکومت و دیانت ایرانی در قالب زبان پارسی (خواه پارسی باستان، خواه پارسی اشکانی و مشخص‌تر پهلوی ساسانی) بار معنایی به خود می‌گرفت (و البته در ادواری همچون عصر ساسانیان در انحصار حکام و روحانیت متکی بدان بود)، در دوران اسلامی نیز فارسی دری از همان قرون نخستین اسلامی در ابتدا به عنوان زبان محاوره و سپس زبان رسمی و ادبی، در تداوم موارث ایرانی سهم ویژه‌ای بر عهده گرفت.^{۱۲} بخش مهمی از شعر و ادب پارسی که البته میراث کهن ایران را در خود دارد، به دنبال احیای زبان پارسی در شکل «دری» آن نمود پیدا کرد و نقش آفرینی آن که به معنی برتری فکر و فرهنگ ایرانی بود تا بدان حد رفت که سلسله‌های ترک‌تبار حاکم بر

برتری که در ابعاد مدنی و فرهنگی داشته‌اند، بهره گرفته‌اند، در دوران باستان خویشتن را مدافع ایران در برابر انیران و در دوران اسلامی حافظان عجم در مقابل عرب و تاجیک در تقابل با ترکان بوده‌اند. همبستگی قومی یا ملی در نتیجه تمایز و البته تعامل میان اقوام و ملل نمود پیدا می‌کند و البته تحت تأثیر موقعیت سوق الجیشی ایران اغلب جهت‌گیری‌های تمایزجویانه اقوام ایرانی مبتنی بر رویارویی و مجادله برای خودی کردن اقوام مهاجم بوده است. قومیت در ایران که با دین و زبان و ادب ایرانی و نوعی رویکرد اسطوره‌ای و حماسه‌ای مبتنی بر ارج نهادن به گذشته همراه بوده است با تمام فراز و نشیب‌های تاریخی موفق عمل کرده است که همه اقوام غیرایرانی، در ادوار مختلف، بستر و فضای فرهنگی حاکم بر ذهن و عمل اقوام ایرانی را پذیرفته و ایرانی شده‌اند.

نوعی رفق و مدارای همیشگی را که در اخلاق و کردار ایرانیان حاکم بود و آنان را در جهت حفظ موارد خویشتن به همکاری با حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی حاکم بر ایران در ادوار مختلف دعوت می‌کرد و در ایجاد تعامل و تفاهم میان غالبین و مغلوبین مؤثر بود؛ نباید از خاطر دور داشت. بدون شک اگر این مدارای اجتماعی و اخلاقی وجود نداشت راه برای همکاری و تعاون دولت‌مردان و نخبگان ایرانی با حکام غیرایرانی هموار نبود و در نتیجه حمایتی که از سوی حکومت‌گران در حفظ موارد فرهنگی ایرانی‌ها به عمل آمد امکان تحقق پیدا نمی‌کرد.

با آن‌چه که آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایران و ایران‌شهر در دو معنای قومی و جغرافیایی، دین و مذهب با نقش‌آفرینی متناسب با شرایط هر عصر، زبان و ادب پارسی با تمام دگرگونی‌های خاص خود و قومیت ایرانی با تنوع، پراکندگی و رفق و مدارای مخصوص به خویش که نگاه پرمعنایی به گذشته - در وجه اسطوره‌ای و حماسی تا وجه واقعی و تاریخی - و امیدواری سازنده‌ای به حال و آینده داشت، وحدت، هم‌گرایی و همبستگی خاصی به وجود آوردند که آن را هویت ایرانی اطلاق می‌کنیم. چنین هویتی تحت تأثیر مبانی اعتباری قرون جدید و از زمان مشروطه به بعد، به سمت ارائه تعریف یا بازتعریفی از خویشتن خویش در پرتو هویت ملی پیش رفت؛ اما تا زمان پیدایش حکومت پهلوی زمینه‌های لازم برای تشکیل دولت و ملت در مفهوم سیاسی به دست نیامد. نو بودن مباحث مربوط به هویت در جامعه سنتی ایران که تنها اقلیتی از نخبگان و روشن‌فکران با این مباحث جدید آشنا بودند و نقشی که دو عنصر استبداد و مهم‌تر از آن، استعمار در سوءاستفاده از وضع موجود و به جان هم انداختن توده‌های ایرانی به نام ملی‌گرایی

ایفا کرد، زمینه‌های احساس بحران هویت را نیز فراهم کرد و موجب آن شد که تا به امروز نیز ارائه تعریف مشترکی که بتواند در خدمت مقابله با هجمه جهانی و ورود مؤثر به فرایند جهانی شدن باشد، به سادگی امکان پذیر نشود. اگر تا زمان قاجار وجود یک حکومت سنتی به مانند ادوار قبلی ایران راه را برای همراهی و هم‌گرایی عموم اقوام فراهم می‌کرد، تکوین حکومت پهلوی که تعریف جدیدی از هویت ارائه می‌داد و سعی در تمرکز بخشیدن به تعریف مورد نظر خویش می‌کرد، اسباب نارضایتی برخی اقوام همچون ترکان و کردان را فراهم کرد و ملی‌گرایی به عنوان زمینه‌ای که می‌بایست در خدمت تشکل جمعی در ایران باشد، به قوم‌گرایی دامن زد و برخی از اقوام را که خویشتن را و مدار هویت سنتی ایرانی می‌دانستند، به مقابله با مبادی هویت نوظهور واداشت. این در حالی است که راه آسان‌تر یکسان‌نگری نسبت به اقوام مختلف و اهمیت دادن به سنن و خرده‌فرهنگ‌های ایشان برای تشویق بیشتر در خدمت برای ایرانیت بر اساس همان رفق و مدارای همیشگی بود^{۱۱}.

پی‌نوشت‌ها:

۱. صدر، ضیاء؛ کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان؛ تهران، اندیشه نو؛ ۱۳۷۷، ص ۱۵؛ محمود نکو روح، در جستجوی هویتی تازه، تهران، چاپخش، ۱۳۷۸، صص ۴ - ۲.
۲. اشرف، احمد؛ بحران هویت ملی و قومی در ایران؛ ص ۱۵، در بنیاد مطالعات ایران (Is - Iran.org).
۳. صدر، همان؛ صص ۲۲ - ۲۰؛ پیرنیا، حسن، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، تهران، کتابخانه خیام، بی تا، صص ۱۴ - ۱۲.
۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ از روی چاپ وولرس، کتابخانه و مطبوعه بروخیم، تهران، ۱۳۱۳، صص ۷۸ - ۷۷.
۵. همان؛ صص ۸۲ - ۷۸.
۶. اشرف، همان؛ ص ۸.
۷. پیرنیا، همان؛ ص ۱۸۰.
۸. اشرف، همان؛ ص ۱۵.
۹. سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا امروز؛ در: فصل‌نامه مطالعات تاریخی، سال دوم، ۱۳۷۹، صص ۵۵ - ۵۱.
۱۰. نکو روح، همان؛ صص ۱۰۰ - ۷۹.
۱۱. سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا امروز؛ پیشین، صص ۳۲ - ۲۰.
۱۲. صدر، همان؛ صص ۳۸ - ۲۹.
۱۳. دهشیری، محمد رضا؛ جهانی شدن و هویت ملی؛ در: فصلنامه مطالعات ملی، پیشین، صص ۸۲ - ۷۴.